

نهان دموکراتیک، ضامن نهاد دموکراتیک

نگاهی به دو کتاب «در رهگذار باد و
نگهبان لاله» و «زمین از دریچه آسمان»
نوشته مصطفی ملکیان

محمد صادقی

مصطفی ملکیان، روشنفکری است که برای اصلاح فردی (و در نتیجه اصلاح اجتماعی) بیش از هر چیز و قبل از هر چیز بر «اصالت فرهنگ» تکیه و تاکید دارد. منظور وی از فرهنگ يك جامعه نیز مجموعه احوال درونی شهروندان آن جامعه است و این احوال را به سه دسته تقسیم می‌کند.

1. باورها (خواه موجه باشند و خواه ناموجه و در میان باورهای موجه، چه باورهای موجه صادق و چه باورهای موجه ناصادق)

2. احساسات و عواطف (آنچه از آنها احساس لذت یا الم می‌کنیم؛ دردها و رنج‌های ما، شادی‌ها و خشم‌های ما، امیدها و آرزوهای ما و...)

3. اراده‌ها و عزم‌ها (یا به تعبیر ساده‌تر، خواسته‌های ما)

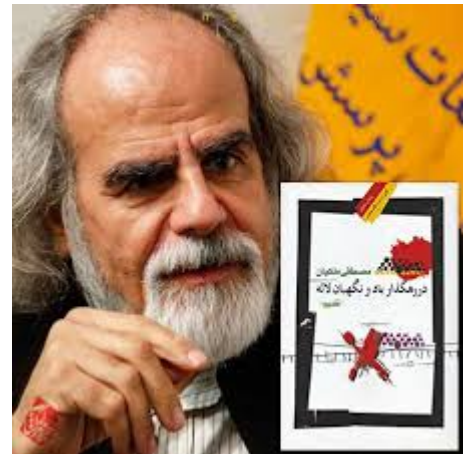
نکته مهم از نظر او این است که بخش دوم و سوم تحت‌تاثیر بخش اول هستند. یعنی احساسات و عواطف و اراده‌ها، همواره از باورها تغذیه می‌شوند و باورهای ما، احساسات و عواطف و همچنین خواسته‌هایی را در ما پدید می‌آورند. ملکیان می‌گوید در مواجهه با کسانی که با سمت و سوی کلی جامعه که از سوی اکثریت جامعه ترسیم شده، مخالف هستند، سه راه پیشرو است.

یکی نیروهای باوراننده: نیروهایی که باورهای مردم را با توسل به استدلال عوض می‌کنند.

دوم نیروهای انگیزاننده: این نیروها به طبیعت خودشان، اقتضای تغییر باورها را ندارند و آنها را عوض نمی‌کنند اما زمینه‌هایی را فراهم می‌آورند که کسی هم که بی‌باور است، میل داشته باشد همچون باورمندان عمل کند.

سوم نیروهای وادارنده: نیروهایی که کسانی را که موافق قول اکثریت

عمل نمی‌کنند، کیفر می‌دهند اما باورها مهم‌ترین نقش را در فرهنگ برعهده دارند و چاره‌ای جز تکیه بر نیروهای (نیروهای باوراننده) که با باور درونی ما سروکار دارند، وجود ندارد و ثبات اجتماعی را فقط نیروهای باوراننده فراهم می‌آورند؛ به این معنا که اگر فرهنگ عوض شود سامان سیاسی و اقتصادی هم پدید می‌آید.



همچنین ملکیان که با طرح موضوع «عقلانیت و معنویت» در پی واکاوی مسائل و آرایه راه‌حلهایی است، در توضیح این دو مفهوم می‌گویند: «در کاربردی که من از دو لفظ و اصطلاح عقلانیت و معنویت دارم، این دو وصف و محمول انسانند، یعنی انسان است که یا عقلانی است یا غیرعقلانی، یا معنوی است یا غیرمعنوی. مراد من از انسان معنوی انسانی است که زندگی نیک دارد و کسی دارای زندگی نیک است که اولاً مطلوب‌های اخلاقی در او تحقق یافته باشند، یعنی مثلاً اهل صداقت، تواضع، عدالت، احسان، عشق و شفقت باشد، ثانیاً مطلوب‌های روانشناختی در وی تحقق یافته باشند، به این معنا که مثلاً دارای آرامش، شادی و رضایت از خود باشد و ثالثاً برای زندگی خود معنا و ارزشی قائل باشد. زندگی نیک، یعنی زندگی آرمانی و کمال مطلوب، زندگی‌ای است که واجد این سه شرط باشد، بدین معنا که هم مطلوب‌های اخلاقی در آن وجود و ظهور داشته باشند، هم مطلوب‌های روانشناختی و هم معنا و ارزش. با این توضیح، مدعای من در جمع عقلانیت و معنویت این است که نه فقط عقلانی‌بودن و معنوی‌بودن (به همان معنایی که گفتم) با هم ناسازگاری ندارند، بلکه برای معنوی‌بودن به چیزی جز عقلانیت همه‌جانبه و عمیق نیازی نداریم و بر خلاف رای کسان بسیاری در طول تاریخ، امر ما دایر نیست میان اینکه یا عقلانیت داشته باشیم و دست از معنویت بشویم یا معنویت داشته باشیم و عقلانیت را از کف بنهیم و حتی بالاتر از اینها، عقلانیتی که با معنویت ناسازگار باشد در همان عقلانیت خود عیب و نقصي دارد و معنویتی که با عقلانیت ناسازگار باشد در همان معنویت خود بی‌عیب و نقص نیست.»

نیاز مردمسالاری به معنویت

با این مقدمه کوتاه درباره نگرش کلی ملکیان در عرصه روشنفکری، به سراغ جلد دوم کتاب «در رهگذار باد و نگهبان لاله» میروم و مروری خواهم داشت بر آنچه او درباره نقش معنویت در نظام‌های دموکراتیک و انسان معنوی در مواجهه با آزادی‌های اجتماعی، ابراز داشته است. ملکیان در بخشی از کتاب «در رهگذار باد و نگهبان لاله» با نام «نیاز مردمسالاری به معنویت شهروندان» توضیح می‌دهد که با توجه به اینکه مردمسالاری، بهترین نظام سیاسی و حکومتی است که بشر به آن دست یافته و بر مبنای تصمیم‌گیری‌های جمعی و رای مردم شکل می‌گیرد، خالی از نقص نیست. او پیوند معنویت با مردمسالاری را بهترین راه برای جبران کمبودها و نارسایی‌های مردمسالاری دانسته تا بر اساس آن بتوان از عیب‌ها و نقص‌های قابل تحقق و قابل پیش‌بینی جلوگیری کرد. مقصود او در اینجا از معنویت، نیاز به یک سلسله ورزها و ساخت‌های درونی است زیرا به باور او، تنها اینکه نهادهای اجتماعی ما نهادهایی دموکراتیک باشند کافی نیست و ما باید در درون نیز، اخلاقی و معنوی باشیم. به تعبیر او اگر همه نهادها هم دموکراتیک باشند ولی در درون، از نهان دموکراتیک برخوردار نباشیم یعنی مردم‌دوست، اخلاقی و معنوی نباشیم، به معنای واقعی نمی‌توانیم نهادهایمان را دموکراتیک کنیم. از این رو بر «نهان دموکراتیک» تاکید دارد که ضامن بقا و دوام «نهاد دموکراتیک» است. در ادامه نیز نکته‌های مهمی را مورد توجه قرار می‌دهد.

1. انسان‌هایی که در یک نظام مردمسالارانه زندگی می‌کنند، نباید گمان کنند نیک‌خواهی خود را نسبت به اعضای جامعه و شهروندان از راه رای‌دادن در جریان انتخابات مجلس، ریاست‌جمهوری و... انجام داده و وظیفه دیگری ندارند و ادامه کار بر عهده نمایندگان منتخب است. شرکت در انتخابات، رای‌دادن و سپردن کارها به نمایندگان (قانون‌گذار و اجرایی) پایان کار نیست و محدود ساختن دلسوزی و شفقت درونی نسبت به وضع شهروندان با یک رای‌دادن تصور درستی نیست. بی‌تفاوت نبودن نسبت به وضع شهروندان وظیفه انسان معنوی و نشانه شفقت عام است، به این معنا که در نظام دموکراتیک، ما نباید فقط نسبت به خودمان و همسر و فرزندانمان و کسانی که نسبت به آنها مسوولیت مستقیم داریم را در نظر آوریم بلکه باید محبت و شفقت خود را وسعت داده و چنین نپنداریم که رای‌دادن یک وظیفه اجتماعی است و با انجام آن، تنها وظیفه ما پرداختن به خود و خانواده خود است. چنین پنداری با اخلاق و معنویت سازگاری ندارد.

2. کودک‌منشی و طفل‌وارگی (یعنی اندیشیدن به مسائل فوری و فوتی و نیندیشیدن به مصالح بلندمدت) را باید در خود ضعیف سازیم. به

تعبیر روانشناسان، در کودکان احساس نسبت‌سنجی وجود ندارد و به عبارتی نمی‌توانند بین آنچه مهم است و آنچه مهم‌تر است و بین آنچه منفعت کوچکی دارد و آنچه منفعت بزرگی دارد و آنچه منفعت بزرگ‌تری دارد، نسبت‌سنجی درستی انجام دهند. در یک نظام مردم‌سالارانه، نباید در پی خواسته‌های فوری، فوتی و زودگذر بوده و منافع بزرگ‌تری که داریم را فراموش کنیم. اگر مردم و نمایندگان آنها فقط فاصله‌های نزدیک را ببینند و نزدیک‌بینی داشته باشند، دچار ضرر و خسارت خواهند شد. از این رو توجه مدام به نسبت‌سنجی بین بدها و بدترها، خوبها و خوبترها، منافع کوتاه‌مدت‌تر و منافع بلندمدت‌تر بسیار ضروری است. کسانی که این نکته اخلاقی و درونی را در خود نپرورانند هم خود دچار این اشتباه می‌شوند و هم از نمایندگان خود می‌خواهند که مرتکب این اشتباه‌ها شوند و با نگاه به فاصله‌های نزدیک، توجه چندانی به منافع و سرنوشت درازمدت ما نداشته باشند.

3. در یک نظام دموکراتیک، همه انسان‌ها باید به تدریج آزاداندیشی را در خود پرورانند تا از آفت‌هایی که در چنین نظام‌هایی می‌تواند پدید آید کاسته و جلوگیری شود زیرا در نظام‌های دموکراتیک نیز مغزشویی با روش‌های دموکراتیک (و وسایل ارتباط جمعی) امکان‌پذیر است و می‌توانند انسان‌ها را به باورهای خطا، جاهلانه و خرافی سوق دهند. اینکه شیوه‌ها دموکراتیک هستند، ضمانت نمی‌کند که باورهای ما باورهای درستی باشند. آزاداندیشی می‌تواند جلوی مغزشویی و باورآفرینی‌های خطا را بگیرد و انسان‌ها را از خطر پیروی بی‌چون‌وچرا و چشم بسته از دیگران و هم‌رنگی با جماعت و افکار عمومی دور سازد. اینکه در یک نظام دموکراتیک، رای اکثریت مبنای تصمیم‌گیری است مساوی با این نیست که رای اکثریت حق است. رای اکثریت مبنای تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد زیرا برای تصمیم‌گیری‌های جمعی روشی بهتر از این وجود ندارد. اما این به معنای آن نیست که رای اکثریت در همه موارد حق است. کسانی که آزاداندیشی را در خود پرورانده باشند در چنین وضعیتی دچار وادادگی شده و هم‌رنگی با جماعت و پیروی از افکار عمومی را فضیلت می‌پندارند. گسترش آزاداندیشی در انسان‌ها، مانع از تزریق باورهای خطا و پیروی از افکار عمومی و هم‌رنگی با جماعت می‌شود. آزاداندیشی، به معنای آنکه انسان بر اساس فهم و تشخیص خود عمل کند. اگر آزاداندیشی در انسان‌ها تضعیف شود، زمینه برای اینکه افراد اندکی تولید فکر کنند و همان افکاری که خود در مردم آفریده‌اند را به عنوان نمایندگان مردم از آنها دریافت کنند گشوده می‌شود. یعنی اگر کسانی باورهای بی‌افرینند و مردم همان باورهای را که آنها آفریده‌اند به خودشان داده و بگویند اینها را مبنای تصمیم‌گیری قرار دهید فقط ظاهری دموکراتیک ساخته و پرداخته

شده است. آزاداندیشی، برآمده از آرای همه معنویان جهان است که به «زندگی اصیل» توجه داشته و دارند. زندگی اصیل، زندگی‌ای است که در آن، انسان فقط به خود وفادار است. هر وقت وفاداری به خود، فدای وفاداری به دیگران شود، زندگی ما عاریتی خواهد بود، نه اصیل. وفاداری به خود، به معنای فقط بر اساس فهم خود عمل کردن و فهم خود را مبنای تصمیم‌گیری‌های عملی قرار دادن است. اگر اعتماد به فهم و تشخیص خود غایب باشد، چیزی جز نوعی فریب، غوغاسالاری و به تعبیر یک روانشناس اجتماعی «تبعیت همه از هیچ‌کس» پدید نخواهد آمد. وقتی پیروی از دیگری می‌کنیم و هر کدام هم آن فکری را داریم که دیگران دارند نوعی پیروی همه از هیچ‌کس پدید می‌آید که با روح جامعه‌ای مترقی ناسازگار است.

4. زندگی در یک نظام دموکراتیک نباید این تصور را در ما ایجاد کند که یک روند حقیقت‌طلبانه را در درون خود تعطیل کرده و کنار بگذاریم. روند حقیقت‌طلبانه در درون خود به معنای ستیز مستمر با خودشیفتگی، تعصب و جزم و جمود. هر انسانی که حقیقت‌طلب است، خودشیفته نیست (نمی‌گوید چون فلان فکر، فکر من است، معتبر و درست است) اهل جزم و جمود نیست (نمی‌گوید در این باره به یک رای رسیده‌ام و دیگر نمی‌خواهم سخن کس دیگری را بشنوم) و تعصب نمی‌ورزد (نمی‌گوید به چیزی وفادارم که برای نفس آن وفاداری، قداست قایلیم) همه ما در درون، کم و بیش، خودشیفته، متعصب و اهل جزم و جمودیم. اگر در جامعه‌ای همه نهادهای آن دموکراتیک باشند، اما افراد در درون، حقیقت‌طلب نباشند و هر کدام برای خود محوری قائل باشند، زندگی مطلوبی نخواهد خورد.

5. پرهیز از خشونت و پایبندی به عدم‌خشونت هم نکته‌ای بسیار مهم است. بنا به تعبیر گاندی، کافی نیست در بیرون خشونت نورزیم، باید به‌طور اساسی برای خشونت، قبح اخلاقی قائل باشیم زیرا در این صورت کسی که به عدم‌خشونت باور دارد، اگر بخواهد کسی را به آستانه باور خود بکشانند از راه استدلال و گفت‌وگو وارد می‌شود. اگر در جایی گفت‌وگو و استدلال تعطیل شود، فقط برای دو چیز دیگر جا باز می‌شود: خشونت و فریب‌کاری زیرا وقتی گفت‌وگو و استدلال تعطیل شود با کسانی سر و کار پیدا می‌کنیم که هدف‌های خود را با خشونت پیش می‌برند یا با فریب‌کاری به آنها دست می‌یابند. چنانکه در نظام‌های خشن و غیردموکراتیک (همچون آلمان نازی یا کشورهای کمونیستی) کسانی را که می‌توانستند فریب دهند، فریب داده و با کسانی که نمی‌توانستند آنها را بفریبند با خشونت رفتار می‌کردند. معنای گفت‌وگو این نیست که در ظاهر به سخن طرف مقابل گوش کنیم اما در درون در حال فراهم کردن پاسخی باشیم. در گفت‌وگو وقتی طرف مقابل سخن می‌گوید،

سکوت بسیار اهمیت دارد. نه فقط با زبان، بلکه نوعی سکوت ذهنی و روانی هم لازم است تا سخن طرف مقابل را فهم کنیم. در حالی که ما این را نیاموخته‌ایم و فقط نوعی مدارای بیرونی نشان می‌دهیم. انسان معنوی باید اهل گفت‌وگو و استدلال‌گرایی باشد.

6. انسان‌ها باید کار خود را به بهترین شکل انجام دهند. اینکه ذره‌بین را روی دیگران بگذاریم تا ببینیم کار خود را درست و خوب انجام می‌دهند یا نه و هیچ‌وقت آن را به سمت خود برنگردانیم تا ببینیم کاری که خود برعهده داریم را درست و خوب انجام می‌دهیم یا نه، یک مشکل بزرگ است.

7. انسان‌ها باید خود نسبت به خود نظارت درونی داشته باشند. از بیرون نظارت‌شدن و از بیرون مورد داوری قرارگرفتن، جامعه مطلوبی را پدید نمی‌آورد. اینکه خودمان تنبل باشیم و نسبت به خودمان آسان‌گیری و نسبت به دیگران سخت‌گیری داشته باشیم، اینکه در داوری نسبت به خود، خیلی مدارا داشته باشیم اما نسبت به دیگران چنین نکنیم هم یک مشکل بزرگ است. در حالی که همه کسانی که واقعا در پی اصلاح اجتماعی بوده‌اند نسبت به خود سخت‌گیری داشته‌اند و نسبت به دیگران مدارای زیادی نشان داده‌اند که گاندي نمونه درخشان آن است. نظارت درونی ما باید بسیار از نظارت بیرونی ما سخت‌گیرانه‌تر باشد.

8. وقتی انسان‌ها کار را فقط برای کسب درآمد در نظر بگیرند، هر چقدر هم ظاهر جامعه دموکراتیک باشد، رشد نمی‌کنند. به نظر می‌آید که اگر کشوری منابع طبیعی بیشتری داشته باشد و از کارشناسان و برنامه‌ریزان قوی‌تری برخوردار باشد به لحاظ اقتصادی هم وضع بهتری خواهد داشت که درست هم هست. اما اگر مردم برای کار ارزش قائل نباشند و به کار فقط برای کسب درآمد بنگرند، موفقیت زیادی به دست نخواهد آمد. در حالی که کار باید هدف و درآمد، محصول فرعی آن شمرده شود. کار را باید تکلیف شمرد نه اینکه اگر بتوانیم، با کار کمتر یا کار بی‌کیفیت یا بدتر از همه، با بیکاری، درآمدی به دست آوریم و از آن استقبال کنیم.

منشأ مشکلات اجتماعی

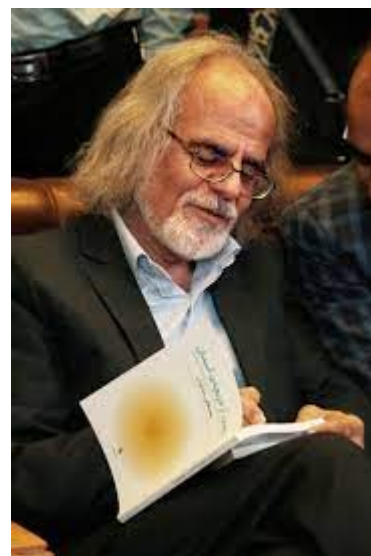
مصطفی ملکیان در کتاب «زمین از دریچه آسمان» نیز به سه عامل که در پدیدآمدن مشکلات اجتماعی (در نهادهای خانواده، اقتصاد، تعلیم و تربیت، سیاست و...) نقش دارند اشاره کرده.

1. منابع طبیعی: همیشه تقاضا بیش از عرضه است. کمبود منابع طبیعی و رفع‌نشدن نیازهای بشری، رقابت را شدت می‌بخشد و زمینه ستیز و جنگ گسترده‌تر می‌شود.

2. برنامه‌ریزی‌های اجتماعی: به این معنا که برنامه‌ریزی در نهادهای مختلف اجتماعی به دست کسانی که در آن زمینه‌ها تخصص دارند انجام

نمی‌گیرد.

3. قدرت سیاسی: یعنی زمانی که مدیریت سیاست و قدرت سیاسی، بر اساس دستیابی به منافع خود شکل می‌گیرد که برآمده از جهل و سوءنیت است. جهل به این معنا که صلاح ملت را تشخیص نمی‌دهند و سوءنیت به این معنا که از آگاهی برخوردارند اما در انجام دادن کارها سستی و اهمال می‌کنند. سپس با توجه به اینکه دولت‌ها و قدرت‌های سیاسی در مقایسه با دوران قدیم، قدرتمندتر شده‌اند و همه منابع را در اختیار دارند و بنابراین مبارزه با آنها نیز دشوارتر شده است و فرد نمی‌تواند به تنهایی اوضاع را بهبود بخشد به عامل چهارمی نیز می‌پردازد. عامل چهارم «فرهنگ فرد فردی آدمیان» است که حتی اگر فرد در بهبود اوضاع اجتماعی هم نقش خود را اجرا کند و سه عامل قبلی هم بسامان باشد، می‌تواند مانع ایجاد کند. به تعبیر او اگر فقط همان سه عامل موثر بودند، شهروند موجودی منفعل بود و در بهبود سرنوشت خود و دیگران هیچ نقشی نداشت و دوم اینکه اگر آن سه عامل هم برآورده شده باشند و فرهنگ فردی آدمیان بسامان نباشد آن سه عامل بی‌تاثیر خواهند شد. به باور او، فرهنگ فردی آدمیان از سه عامل دیگر مهم‌تر است زیرا با توجه به فرهنگ فردی، اعضای جامعه کنشگر می‌شوند و از وضعیت انفعال بیرون می‌آیند.



ملکیان در بخشی از کتاب «در رهگذار باد و نگهبان لاله» با نام «نیاز مردم‌سالاری به معنویت شهروندان» توضیح می‌دهد که با توجه به اینکه مردم‌سالاری، بهترین نظام سیاسی و حکومتی است که بشر به آن دست یافته و بر مبنای تصمیم‌گیری‌های جمعی و رای مردم شکل می‌گیرد، خالی از نقص نیست. او پیوند معنویت با مردم‌سالاری را بهترین راه برای جبران کمبودها و نارسایی‌های مردم‌سالاری دانسته تا بر اساس آن

بتوان از عیبها و نقصهای قابل تحقق و قابل پیشبینی جلوگیری کرد

ملکیان در کتاب «زمین از دریچه آسمان» نیز به سه عامل که در پدیدآمدن مشکلات اجتماعی (در نهادهای خانواده، اقتصاد، تعلیم و تربیت، سیاست و...) نقش دارند اشاره کرده.

1. منابع طبیعی: همیشه تقاضا بیش از عرضه است. کمبود منابع طبیعی و رفع نشدن نیازهای بشري، رقابت را شدت میبخشد و زمینه ستیز و جنگ گسترده تر میشود.

2. برنامه ریزیهای اجتماعی: به این معنا که برنامه ریزی در نهادهای مختلف اجتماعی به دست کسانی که در آن زمینهها تخصص دارند انجام نمیگیرد

در يك نظام دموکراتیک، همه انسانها باید به تدریج آزاداندیشی را در خود پرورانند تا از آفتهایی که در چنین نظامهایی میتواند پدید آید کاسته و جلوگیری شود زیرا در نظامهای دموکراتیک نیز مغزشویی با روشهای دموکراتیک (و وسایل ارتباط جمعی) امکانپذیر است و میتواند انسانها را به باورهای خطا، جاهلانه و خرافی سوق دهند

منبع: روزنامه اعتماد 19 آذرماه 1402 □□□□□□